

# شرق

روزنامه

www.sharghdaily.ir

شنبه ۵ تیر ۱۴۰۰ ۱۵ دی‌القمده ۱۴۴۲ ۲۶ ژوئن ۲۰۲۱  
سال هجدهم • شماره ۴۰۳۵ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۷ • اذان مغرب ۲۰:۴۵  
اذان صبح فردا ۴:۰۴ • طلوع آفتاب ۵:۵۰

fardashargh@gmail.com

روزنامه‌فرو

مراسم تشییع پیکر مهشاد کریمی و ریحانه یاسینی، خبرنگاران فقید ایستا و ایرنا، در قطعه نام‌آوران بهشت زهرا برگزار شد. عکس: سعید سجادی، فارس



زمین سبز

ارابه مرگ



سعید نبی مستغذاز محیط زیست

ساعت ۱۸ دوم تیرماه ۱۴۰۰، من و مهشاد کریمی، وسط اتوبوس بودیم، من در ردیف صندلی‌های سمت راسته و مهشاد آن‌طرف نشسته بود.

هر دو تا میمان لبه صندلی بودیم و در حال صحبت که ناگهان کمک‌راننده از جلو بلند شد و به سمت عقب دوید و داد زد که «کمربندهایمان را ببندید». اتوبوس به سمت دره چپ شد، اما دوباره خودش را در جاده صاف کرد و فکر کردیم که مشکل حل شده اما ناگهان راننده داد زد «یا ابالفصل، یا ابالفصل». اتوبوس ترمز بریده بود و زمان در ارومیه ایستاد. این بخشی از روایتی بود که زینب رحیمی خبرنگار حاضر در اتوبوس مرگ بیان کرده است.

ناجیان دریاچه به دره مرگی سقوط می‌کنند که قرار بود دریاچه آرزوهای تدبیرگراتش باشد. تدبیری که شروعش هشت سال پیش با مصوبه احیای دریاچه ارومیه بود و روزهای پایانی‌اش با سقوط ناجیان محجوب آن در دره.

انگار قرار بود در انتهای یک دوره هشت‌ساله در میان مدیران محیط زیست این سرزمین، هم اخلاق بمیرد، هم تدبیر! چراکه دره مرگ نصب آرزوهای سعید مهشاد کریمی شد آن هم سه روز قبل از پوشیدن لباس سفید عروسی.

خبرنگار محیط زیست ایستا که سال‌ها برای حفظ طبیعت ایران قلم زد و آن قدر برایش جان ارومیه مهم بود که حاضر نشد رخت سفیدش را بدون حضور و سلامی سه روز قبل از دیدن دریاچه و در کنار ساحل آرامش آن بر تن کند. چه سوزناک، هم زمان می‌ایستد، هم قلم طاقت ادامه ندارد، اما چاره چیست و زندگی در جریان... برای همه آنهایی که می‌خواهند ارومیه بماند.

رحانه یاسینی هم دیگر خبرنگار محیط‌زیستی بود که در همان دره مرگ ارومیه آرام گرفت و قربانی بی‌تدبیری شد. خبرنگاری که این‌را بلکه یک جامعه را یک بار دیگر و این‌بار با رفتش به دیار باقی هوشیار به محیط زیست کرد.

اما این همه ماجرا نبود. پنج خبرنگار محیط‌زیستی دیگر هم در این حادثه کارشان به بیمارستان و بستری شدن می‌کشد و سوالات بسیاری که همچنان بی‌پاسخ است.

رئیس جمهوری، رئیس مجلس، معاون اول رئیس جمهوری، معاونان و وزرای دولت، مدیران حوزه‌های مطبوعات و همچنین بسیاری از اصحاب جراید و رسانه‌ها با صدور اطلاعیه‌هایی این حادثه دلخراش را تسلیت گفته‌اند اما آیا این کافی بود برای آنکه قلب یازماندگان آرام شود؟

عیسی کلانتری رئیس سازمان محیط زیست که هم حضورش و هم مدل نشستش در مقابل خبرنگاران داغ‌دیده در فضای مجازی و رسانه‌ها یا حاشیه‌های بسیاری همراه شده، در اسفند سال ۹۹ به خبرگزاری‌ها می‌گوید تاکنون برای احیای دریاچه ارومیه پنج‌هزار و ۱۰۰ میلیارد تومان اعتبار هزینه شده که با قیمت‌های امروزی رقمی بالغ بر ۱۱ هزار و ۹۰۰ میلیارد تومان می‌شود. همچنین بر اساس لایحه بودجه سال ۱۴۰۰ که تقدیم مجلس شده اعتباری حدود ۴۹۸ میلیون و ۸۰۰ هزار تومان برای حفاظت و نجات دریاچه ارومیه در نظر گرفته شده است. اما برگردیم به صحبت‌های زینب رحیمی که بی‌ارتباط با این سخنان نیست.

اتوبوس ترمز بریده که یکی از حاضران در آن به ما می‌گفت نامی‌دامن چرا این راننده از همان ابتدا به جای ترمز دامن‌ها از دنده استفاده می‌کند، در یکی از شیب‌ها با کوه برخورد کرد، شیشه‌های سمت چپ اتوبوس تماما خرد شد. اتوبوس به سمت راست که دره بود منحرف شد. به گاردریل برخورد کردیم، اتوبوس مجدد صاف شد و به جاده بازگشت ولی هیچ‌ها به شدت تند بود و ما انتظار داشتیم به ته دره سقوط کنیم که یکی داد زد تو رو خدا اتوبوس را بکوب به کوه. راننده اتوبوس را به سمت چپ که کوه بود منحرف کرد. اتوبوس از سمت چپ واژگون شد. چند لحظه‌ای بی‌هوش بودم و وقتی به هوش آمدم از پنجره‌ای که شکسته بود توانستم خودم را از اتوبوس نجات دهم.

رحیمی در فیلمی که در شبکه‌های مجازی منتشر شده در حضور عیسی کلانتری به او کلاه می‌کند: این همه پول در ستاد احیای دریاچه ارومیه خرج کردند ولی یک بتر قراضه را برای ما خبرنگاران فرستادند. ایراد خود ماییم که قانعیم به کمترین‌ها، می‌خواستند ما را بکشند؟ بیایند بگویند چرا این‌گونه کردند...

اما در این بین اظهارات محمدمهدی شهرداری، استاندار آذربایجان غربی، بعد از حضور در محل مداوی مصدومان اتوبوس خبرنگاران بسیار شگفت‌آور بود: آن‌طورکه گفته می‌شود اتوبوس قراضه نبوده و به دلیل مشکل فنی که به صورت طبیعی زیاد هم (در کشور) اتفاق می‌افتد این حادثه رخ داده است.

جمعه پیکر خبرنگاران محیط زیست کشور به خاک سپرده شد و ارومیه ماند و ما هم وطنانی که قلم‌هایمان نباید شرمند این دو خبرنگار باشد. امروز چند روز است که از این حادثه گذشته نه کسی استعفا داده، نه مسئولی که ماشین و این برنامه را تدارک دیده بازخواست شده، فعلا می‌گویند همان راننده مقصر است.

یادداشت

ما به گریه پناه می‌بریم



سامان موحدی‌اد

بی‌شک چهارشنبه، دوم تیر ۱۴۰۰، یکی از سیاه‌ترین روزهای محیط زیست ایران است. حالا دیگر خبر به همه‌جا رسیده و عزاداران رخت عزایشان را پوشیده‌اند و سوگواران سوگوار می‌کنند.

تسلیت‌گویان همگی هم با پیام‌های تسلیت‌شان سرسپیده‌اند تا با ابراز تأسف‌ها کمی از عذاب وجدان احتمالی‌شان را کم کنند. چیزی که به‌زودی برای خیلی‌ها فراموش می‌شود این است که چهارشنبه دوم تیر ماه محیط زیست ایران دو مدافع و حامی بزرگ خود را از دست داد. مثل بسیاری دیگر از سرمایه‌ها که راه زینب و خاک از دست می‌روند. قصه مرثیه‌سرایی ندارم. شاید همین روحیه مرثیه‌سراییانه ماست که موجب شده تا این حد مصیبت‌ها برای‌مان عادی شوند.

روزی اتوبوس خبرنگاران محیط‌زیستی و روزی دیگر اتوبوس سربازها و روزی دیگر اتوبوس دانشجویان دانشگاه آزاد. ندیده مطمئن هستم که اتاق مدیران و مسئولان این فجایع پر است از گواهینامه‌ها و مجوزهای جهانی ایمنی و پروتکل‌های مراقبتی؛ اما چیزی که اغلب اتفاق می‌افتد، بی‌دقتی، باری به هر جهت بودن و سهل‌انگاری عمدی است که گویا در ضمیر بسیاری نهادینه شده است. همین نگاه سهل‌گیرانه احتمالا موجب می‌شود که برخورد با این دست فجایع هم زودگذر باشد.

زودگذر و نادیدنی که در زبان بدن آن مقام مسئول که چهارشنبه به هتل محل اقامت خبرنگاران حادثه‌دیده رفت هم مشهود بود. احتمالا در خیال‌شان یکی، دو بار نام مهشاد کریمی یا ریحانه یاسینی را مرور کرده‌اند که آیا با آنها مصاحبه‌ای انجام داده‌اند یا نه و همین! به همین راحتی دو جان عزیز، دو نفر که هنوز نیمه راه زندگی طبیعی‌شان را هم طی نکرده بودند، دو انسان متعهد و کاربلد از میان رفتند؛ انگار اصلا نبوده‌اند. همین نادیده‌گرفتن بزرگی چنین مصیبتی موجب می‌شود که حسی از ناامیدی و ملال بر زندگی و کارمان سایه بپفکند. افسردگی‌های ناشی از کار احتمالا دامن بسیاری را گرفته است. این افسردگی بسته به سن و سال و نوع کار طبیعتا دوره‌های متفاوتی دارد. من عدد و رقم دقیقی ندارم و تنها براساس تجربه و

معاشرت با دوستان و همکارانم در یک دهه اخیر احساس می‌کنم که حجم بالای از روزنامه‌نگاران ایرانی دچار این افسردگی ناشی از کار شده‌اند. مجموعه عواملی که کار روزنامه‌نگاری را تهدید و تحدید می‌کند، به‌گونه‌ای که تقریباً آن را از معنی تهی کرده، مهم‌ترین عامل گسترش این دست افسردگی است. رفتارهای غیرحرفه‌ای و تبدیل روزنامه‌نگاری به کاری کارمندی در کنار کنش‌های سیاسی و رفتارهای نابه‌جا موجب شده تا بسیاری از روزنامه‌نگاران از کار و حرفه خود سوره‌ده باشند. برای

خود من که چنین بوده و این افسردگی از ناامیدی از کار و معلم در چند ماه اخیر به اوج خود رسیده است. مرگ دلخراش و باورنکردنی مهشاد کریمی و ریحانه یاسینی و واکنش‌های بعد از آن هم مهر تأییدی بود بر این وضعیت! بر اینکه ما که و چه‌کاره هستیم و کار و عمل‌مان در این روزگار چه تأثیری دارد؟ هرچه که هست دور، دور ما نیست! دوران دیگر دوران روزنامه‌نگاران نیست.

پیشخوان

تاریخ حسابداری



برگ‌هایی از تاریخ حسابداری جلد دوم به اهتمام دکتر محسن زاله‌آزادزنجانی و لیلی بیکلری در ۷۰۴ صفحه توسط نشر ترمه به بازار نشر عرضه شد. کتاب حاضر به شکل مجموعه‌ای هشت‌جلدی با نام برگ‌هایی از تاریخ حسابداری منتشر می‌شود. هدف اولیه و اصلی از نشر این مجموعه، جمع‌آوری و شواهد مستندات مربوط به تاریخ حسابداری ایران و جهان از عصر سنگ تاکنون در قالب یک مجموعه جامع برای بهره‌برداری پژوهشگران و علاقه‌مندان به رشته حسابداری است. جلد اول کتاب نیز در سال ۱۳۹۹ توسط همین ناشر به بازار روانه شده بود. در مجلد دوم کوشش شد به موضوعات شعر و ادبیات در حسابداری، حسابداری در تمدن‌های باستان، مروری بر سیر تحولات حسابداری و حسابرسی در ایران، اساسنامه‌های کانون حسابداران رسمی، پیشینه مراکز آموزش حسابداری و معرفی برخی شخصیت‌ها و مشاهیر حرفه حسابداری پرداخته شود. این مجموعه برای نخستین بار با هدف تدوین پیشینه حسابداری در ایران و جهان و معرفی استادان و شخصیت‌های برجسته در حرفه حسابداری قبل و بعد از انقلاب انجام منتشر شده است. مطالعه این کتاب برای اهالی حرفه، بازرگان بازار سرمایه، پژوهشگران و دانشجویان دانشگاه‌ها می‌تواند پیشنهاد شود.

هفته نوشت

داغ جوانان وطن، بر دل مردم نشسته



الهام فخاری عضو شورای شهر تهران

هنوز درد، کوفتگی، خون و اشک به تن و جان مانده است. دو روز پی‌درپی داغ کشته‌شدن جوانان وطن بر دل مردم نشست. از قدیم همیشه وقتی می‌خواستند کسی را دعا کنند، می‌گفتند داغ نبینی، داغ جوان نبینی. چه بر سر ما آمده است که هرروز خبر پریشدن جوانان این سرزمین می‌آید و ما سوگ به سوگ می‌گذرانیم.

به چشم‌های خندان و چهره پرشورشان در عکس‌ها نگاه می‌کنیم، از خود می‌پرسیم کجای این قصه پرغصه چنین سرنوشتی برای ایران رقم خورده است. در سرزمینی زیسته‌ایم که چالش‌های پیش‌بینی‌ناپذیر زیاد بوده‌اند و هرازگاهی آسیب‌هایی تجربه کرده‌ایم که از برآورد و توانمان فراتر هستند ولی این‌گونه به‌خون‌تپیدن دو سرو سرشار از زندگی، مهشاد کریمی و ریحانه یاسینی و در پی آن پنج مرد جوان سرباز-آموزگار آینده‌ساز داستان دیگری است.

کشته‌شدن جوانان وطن در حال خدمت به کشوری که از آن سهم برابری برخوردار نبوده‌اند، داستان دیگری است. روایت این ماجرا گویای ناپسامانی است، پیامد بی‌توجهی به سرسری‌انگاری چیزهایی بنیادی و بایسته است. هنگامی که گزارش فنی حادثه روشن می‌کند که سامانه ترمز خودرو دچار مسئله بوده و از سوی دیگر مسافران این خودروی مرگ‌آفرین بر خرابی خودرو در آغاز سفر گواهی می‌دهند، باید اصل ماجرا را جای دیگری دید. ما زندگی خود و عزیزانمان

و دیگران را ساده و نیندیشیده بر کرده چیزی سوار کرده‌ایم که می‌دانیم ناسنده و ناپسامان است. ناپسامانی‌اش هم پیامد سرسری‌گرفتن‌های آدم‌های دیگر چون خودمان در بخش دیگری از این سازمان‌ها و دستگاه‌های عرضی‌وطول است. چگونه است که هر روز را بی‌دبون فراتر ملاک‌های ایمنی سپری می‌کنیم، در کار و بار خویش حق همگانی و بایسته‌های درست‌کاری و درست‌زیستی را زیر پا می‌گذاریم، در ایمنی ساختمان سرهم‌بندی، در رسیدگی به واریسی فنی خودرو بی‌توجهی، در پرس‌وجو از شرایط یک سفر گروهی کوتاهی کنیم و پشت فرمان این سبک زندگی به‌هم‌ریخته می‌مسنولیت و سراسری بشینیم؟ مگر جز این است که جان‌های عزیز به خاک و خون کشیده شوند؟ پیامد این آسیب‌ها و جان‌باختن‌های خونین

سوگواریم، تلخ‌تر از همیشه، چشم‌مان به خون نشسته دردناک‌تر از همیشه ولی اگر مسئله را به تقدیر بگاییم، جفاکارتر از همیشه خواهیم بود. ما مهربان باید مدعی ناپسامانی‌ها، سراسری‌گرفتن‌ها، کزکاری‌هایی باشیم که در هر بخش ریز و درشت در جریان هستند. کاش هرکزه قرار است مأموریت فرستاده شود، سوار بر مرکبی شود و پی کاری برود، پیش از همه حق خود برای حفاظت از زندگی خویش را پاس بدارد و نگذارد، موتور خودرو سازمان یا دومینوی مرگ‌آور ناایمن روشن شود. ما هرگز دیگر چهره پرشور این جوانان به‌خون‌خفته، این دختران عاشق ایران و پسران پر امید میهن را نخواهیم دید. زمان به عقب بر نمی‌گردد ولی باید و می‌توان برای توقف این رویه‌های مرگ‌آفرین ترمز کشید.

سواران ما همیشه، چشم‌مان به خون نشسته دردناک‌تر از همیشه ولی اگر مسئله را به تقدیر بگاییم، جفاکارتر از همیشه خواهیم بود. ما مهربان باید مدعی ناپسامانی‌ها، سراسری‌گرفتن‌ها، کزکاری‌هایی باشیم که در هر بخش ریز و درشت در جریان هستند. کاش هرکزه قرار است مأموریت فرستاده شود، سوار بر مرکبی شود و پی کاری برود، پیش از همه حق خود برای حفاظت از زندگی خویش را پاس بدارد و نگذارد، موتور خودرو سازمان یا دومینوی مرگ‌آور ناایمن روشن شود. ما هرگز دیگر چهره پرشور این جوانان به‌خون‌خفته، این دختران عاشق ایران و پسران پر امید میهن را نخواهیم دید. زمان به عقب بر نمی‌گردد ولی باید و می‌توان برای توقف این رویه‌های مرگ‌آفرین ترمز کشید.

صنف

انجمن صنفی از مسببان حادثه خبرنگاران محیط زیست شکایت کرد

انجمن صنفی روزنامه‌نگاران گزارش مقدماتی درباره حادثه اتوبوس حامل خبرنگاران محیط زیست در شهر نقده را منتشر کرده است. در این گزارش آمده است: «انجمن صنفی روزنامه‌نگاران بار دیگر نهایت تأثر و تالم خود را از درگذشت دو همکار جوان، ریحانه یاسینی و مهشاد کریمی در حادثه تصادف اتوبوس روزنامه‌نگاران حوزه محیط زیست ابراز کرده و به خانواده‌های داغدار ایشان تسلیت می‌گوید. هم‌اکنون چهار روزنامه‌نگار دیگر؛ حسن ظهوری، مهدی گوهری، ابراهیم نژادرفیعی و سهیل فرجی نیز که دچار آسیب جدی شده و تحت عمل جراحی قرار گرفته‌اند در بیمارستان امام خمینی ارومیه تحت مراقبت هستند و خوشبختانه وضعیت جسمی‌شان تحت کنترل است.

ناگفته نپیادست زرخدای که عاطفه جمعی جامعه روزنامه‌نگاری و آحاد مردم را چنین آزرده است، دردناک‌ترین تأثیر را بر روح و روان همکاران عزیز باقی خواهد گذاشت که از مخالفت این رخداد رسته‌اند و این رنجی است ناگفتنی. از نخستین ساعات بروز این حادثه،

انجمن صنفی یک وکیل محلی را برای کسب اطلاعات دقیق‌تر حقوقی و پیگیری‌های آتی به بیمارستان اعزام کرد. همچنین گیسو فغفوری، بازرس و پژمان موسوی، عضو هیئت‌مدیره، به نمایندگی از هیئت‌مدیره انجمن صنفی روزنامه‌نگاران برای پیگیری وضعیت در این سفر، ضمن پیگیری وضعیت سانحه‌دیدگان و بررسی نحوه امداد‌رسانی به مجروحان، شکایت‌نامه‌ای علیه مسببان این رخداد تلخ تنظیم و تسلیم نیروی انتظامی کردند. برای پیگیری موضوع نیز رابطی از سوی انجمن به نیروی انتظامی معرفی شد. همچنان که در اعلامیه نخست انجمن اعلام شد، این وظیفه اجتماعی و حرفه‌ای ماست که همراه با جامعه روزنامه‌نگاری ایران، تا روشن‌شدن تمامی جوانب موضوع، به پیگیری خود ادامه دهیم. انجمن صنفی روزنامه‌نگاران همچنین آمادگی خود را برای ارائه خدمات روان‌درمانی، حقوقی و پزشکی و هر نوع مساعدت ممکن دیگر به همکاران عزیز اعلام می‌کند.»

چهره هفته

چهره هفته «شرق» انتخاب شد

نمکی: اهل کوچک‌ترین تملق نیستم



هفته بعد از انتخابات، هفته به نسبت آرام و بی‌سروصدایی بود و در مقایسه با هفته‌های انتخاباتی با حجم کمتری از اظهارنظرهای جنجالی مواجه بودیم؛ اما در این میان سعید نمکی، وزیر بهداشت دولت حسن روحانی، توانست با کسب آرای مخاطبان تابناک در رقابت با آیت‌الله سعیدی به‌عنوان چهره هفته «شرق» انتخاب شود. سعید نمکی در هفته گذشته گفته بود: بزرگ‌ترین رستگاری است که عزیزان بپذیرند تا ما لحظه‌ای استراحت کنیم. آنچه که می‌گویم با کمال آزادی است و اهل کوچک‌ترین تملق نیستم و آن سید بزرگوار (رئیس) هم این موضوع را می‌داند. موضوعات شعر و ادبیات در حسابداری در تمدن‌های باستان، مروری بر سیر تحولات حسابداری و حسابرسی در ایران، اساسنامه‌های کانون حسابداران رسمی، پیشینه مراکز آموزش حسابداری و معرفی برخی شخصیت‌ها و مشاهیر حرفه حسابداری پرداخته شود. این مجموعه برای نخستین بار با هدف تدوین پیشینه حسابداری در ایران و جهان و معرفی استادان و شخصیت‌های برجسته در حرفه حسابداری قبل و بعد از انقلاب انجام منتشر شده است. مطالعه این کتاب برای اهالی حرفه، بازرگان بازار سرمایه، پژوهشگران و دانشجویان دانشگاه‌ها می‌تواند پیشنهاد شود.

shargh.newspaper

یاد

یادگان مانا



غلامرضا امامی

به کجای این شب تیره بیاویزم قباي زنده خود را؟ «نیما»

چرا در بهار زندگی، این کل‌های خندان در پایان بهاران پریز شدند؟

مرگ گاهی «ریحان» می‌چیند و «مهشاد» غم می‌آورد و به سوگ می‌نشانند.

زنده‌نامان «ریحانه یاسینی» و «مهشاد کریمی» خبرنگاران شریف محیط زیست ایرنا و ایستا غمگانه زیستشان پایان یافت.

روز دیگر پنج سربازمعلم که به شوق تعلیم به روستاهای محروم یزد سفر می‌کردند، جان باختند.

روانشان شاد.

چه کسی مقصر است؟

به که تسلیت دهیم؟

یادبود

روزی که همه عزادارند



اعظم ویسمه

وارد قطعه نام‌آوران که می‌شوی بیلبوردهای خبرگزاری‌های ایستا و ایرنا برای درگذشت خبرنگاران نشان افراشته شده است؛ تصویر ریحانه و مهشاد با آن خنده‌های ملیحشان خوشامدگوی میهمانان است.

دوستان و همکاران‌شان کم‌کم از راه می‌رسند؛ بچه‌های خبرنگار و روزنامه‌نگار همدیگر را پیدا می‌کنند. چقدر این دیدارها سخت است، روزی که همه عزادار و سیاه‌پوش هستند. حرفی لازم نیست، سکوت سرشار از ناگفته‌هاست اما مادر ریحانه آرام ندارد؛ بی‌تاب است.

بر سر مزار دخترترش فریاد می‌زند، رفتنش را پذیرفته، مگر اصلا می‌شود به همین راحتی پذیرفت؛ کل‌ها را پیر می‌کند که دخترم پریز شد. مادر مهشاد آرام‌تر اشک می‌ریزد، زمزمه می‌کند، قرار بود به خانه خود برود، نباید اینجا



باشد؛ سه روز دیگر عقدکنان مهشاد بود؛ با یار خانه گرفته بودند، خانه‌ای که دیگر انتظارش را نمی‌کشد. دوستان نزدیک بی‌تاب‌تر هستند؛ هم‌حوزه‌ای‌ها، خبرنگاران‌کی که سال‌ها کنار هم در حوزه محیط زیست فعالیت کرده‌اند.

اشک می‌ریزند، هم را به آغوش می‌کشند، پناه می‌شوند؛ خبرنگاران‌کی که از اتوبوس مرگ جان سالم به‌د در برده‌اند هم آمده‌اند؛ همان اول فاطمه باباخانی را دیدم با چشمان گریان، او مانده و دوستانش ریحانه و مهشاد پر کشیده‌اند. هنوز در شوک است؛ انگار صدای راننده اتوبوس مدام برایشان تکرار می‌کند، ترمز بریده، کمربند‌ها رو ببندید.

همه خوش شانس نبوده‌اند، برخی صندلی‌ها کمربند نداشتند، برخی شوکه شده‌اند و سرعت عکس‌العمل نداشتند. بچه‌ها هنوز در شوک هستند، به خود نیامده‌اند؛ دوست و همکار از دست داده‌اند و برخی از هم‌سفران‌شان در بیمارستان ارومیه هنوز درگیر هستند.

جمعیت زیادی برای بدرقه آمده‌اند، آمبولانس‌ها از راه می‌رسند. نماز را حاج آقا دعایی می‌خواند. بهراد همکار روزنامه‌نگاران در صف اول نماز ایستاده، بر بیکر همسرش نماز می‌خواند؛ درهم‌شکسته و پریشان.

خبرنگاران محیط زیست بر شانه‌های یگان تشرفیات محیط زیست بدرقه می‌شوند. وقت وداع است، تلخ و باورنکردنی، کسی سراغی از مسئولان غایب نمی‌گیرد، چه بهتر که نیامده باشند، جایی آنجا نداشتند. خبرنگاران‌کی که روزی خبر می‌نوشتند خود خبر شده‌اند، عکس خیری شده‌اند. آنها که با رفتنشان هم از بی‌کفایتی‌ها پرده برداشتند؛ اتوبوس‌های مرگی که به گفته‌شان کارگران کارخانه سیمان را جابه‌جا می‌کرد و ممکن بود این حادثه در هر بار رفت‌وآمد برای کارگران رقم بخورد اما قرعه به نام خبرنگاران افتاد و بی‌کفایتی مسئولان عیان‌تر شد.

ریحانه و مهشاد که در خیابان پیروزی تهران با هم همسایه بودند کنار هم در قطعه نام‌آوران بهشت زهرا آرام گرفتند و داغ دیگری بر دل جامعه رسانه‌ای کشور نهاده شد.